

باغ مرکبات

علی محمد بخشوده

شما این کار را انجام می‌دهیم و زمین را قابل کشاورزی می‌کنیم.

روز بعد با آن دو نفر به کنار رودخانه الوند رفتیم. آن‌ها گفتند می‌توانیم ۲۵۰۰ متر زمین به شما بدهیم. ۱۰۰۰ متر از کنار رودخانه و ۱۵۰۰ متر دیگر در پشت و امتداد آن. زمین‌ها قدری پستی و بلندی، و خار و خاشاک و سنگ داشتند. آهک آوردند و ۲۵۰۰ متر زمین جدا کردند و تحویل دادند. اضافه کردند که در خیلی موارد به شما و بچه‌ها کمک خواهیم کرد.

روز بعد در کلاس‌های ۱۲ و هنرستان به بچه‌ها اطلاع دادم که ۲۵۰۰ متر زمین در کنار رودخانه الوند داریم. هرکس که علاقه دارد و در ضمن در کارهای کشاورزی اطلاعاتی دارد، بیاید با هم کار کنیم. هفت نفر از دبیرستان و ۱۸ نفر از هنرجویان هنرستان برای این کار اعلام آمادگی کردند.

عصر یک روز با بچه‌ها به سر زمین رفتیم. گفتیم: «بچه‌ها شما ۲۵ نفرید و زمین هم ۲۵۰۰ متر است. به هر نفری ۱۰۰ متر می‌رسد و کشاورزی کنید. همت کنید ابتدا زمین را از سنگ و خار و خاشاک پاک کنیم. بچه‌ها قبول کردند، و چند روز جمعه را به این کار اختصاص دادیم. وقتی پدر و مادرها

در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ که در هنرستان و دبیرستان‌های شهرستان مرزی «قصر شیرین» تدریس می‌کردم، شاهد آن بودم که تعدادی از دانش‌آموزان به روستاهای مرزی ایران و عراق می‌روند و اجناسی مثل صابون، روبالشی، چای و غیره می‌آورند و در قصر شیرین می‌فروشند. خیلی اوقات هم آن‌ها از دبیرستان یا هنرستان غیبت می‌کردند. شاید ناچار بودند، ولی ما دبیران از وضع زندگی آن‌ها اطلاعی نداشتیم. به فکرم رسید که اگر این جوانان سرگرمی یا مهارتی توأم با درآمد داشته باشند، دنبال این کار نخواهند رفت.

یک روز در انجمن اولیا و مربیان پیشنهاد کردم که در حاشیه «رودخانه الوند» که آب فراوانی هم دارد، قطعه زمینی در اختیارم بگذارند تا با تعدادی از جوانان داوطلب کشاورزی کنیم. در این صورت پس از مدتی دانش‌آموزان درآمدی کسب می‌کنند و از محصولات به خانه خود می‌برند و به اقتصاد خانواده کمک می‌کنند؛ آن هم از راه حلال و با عرق جبین. در پایان جلسه انجمن، دو نفر از اولیای دانش‌آموزان با لب خندان جلو آمدند و گفتند: «ما دو نفر زمین‌های هم‌مرز داریم که هنوز در آن‌ها چیزی نکاشته‌ایم. هموار کردن و تسطیح آن‌ها کمی زحمت دارد.» گفتم اشکالی ندارد. من و فرزندان

فهمیدند بچه‌ها مشغول کارند، آن‌ها که کشاورز بودند به کمک ما آمدند و با گاو و خیش (وسیلۀ کندن زمین) زمین را صاف کردند.

در روزهای بعد ۲۵ برگ کاغذ تهیه کردم که روی آن‌ها نوشته شده بود: نام و نام خانوادگی، آنچه از کشاورزی می‌دانید، اطلاعاتی که از کشت محصولات دارید و کاری که دوست دارید انجام دهید. برگه‌ها را بین آن‌ها توزیع کردم و گفتم ببرید به خانه و آنچه می‌خواهید بنویسید و روز بعد برایم بیاورید. اوراق را که آوردند و مطالعه کردم، دیدم جوانانی که پدر آن‌ها کشاورز بودند و گاهی باید به پدر خود کمک می‌کردند، در کشت برخی محصولات مثل لوبیا سبز، باقلا، کاهو، انواع سبزیجات، کاشت صیفی‌جات، کشت پنبه، آفتاب‌گردان و غرس درختان میوه تبحر داشتند. تعدادی از بچه‌ها هم در کارهای آبیاری، بسته‌بندی محصولات و غیره اعلام آمادگی کرده بودند.

در جلسۀ‌ای که با آن ۲۵ نفر داشتیم. یکی از بچه‌ها گفت: «آقا اگر زمین را ذرت علوفه‌ای بکاریم، دام‌دارها سر زمین محصول را می‌خرند.» دیگری گفت: «ذرت بلالی بکاریم و بلال‌ها را در میدان تره‌بار بفروشیم.» دیگری کشت پنبه را پیشنهاد کرد و دیگری گفت از همه بهتر کشت آفتاب‌گردان است و تخم آفتاب‌گردان را کیلویی فلان مبلغ می‌خرند. چند نفر از بچه‌ها که پدران آن‌ها باغ مرکبات داشتند، پیشنهاد کردند یک باغ پایدار با محصولات ارزنده ایجاد کنیم. در زمین نهال لیموترش، لیموشیرین، نارنج، پرتقال و بالنگ بکاریم. زمان گل‌دهی درختان از گل آن‌ها مرابای بهار نارنج درست کنیم و از بالنگ‌ها مرابای بالنگ درست کنیم. یکی از بچه‌ها گفت: «من دیده‌ام که مادر بزرگم پوست بالنگ‌ها را می‌کند و قسمت گوشتی آن را تکه تکه می‌کند و ۲۴ ساعت در آب آهک می‌گذارد. بعد آن‌ها را درمی‌آورد و در آب شیرین قرار می‌دهد و آب را عوض می‌کند تا آهک‌ها از بین بروند. سپس شهد درست می‌کند و بالنگ‌ها را با کمی هل داخل شهد می‌اندازد. نارنج و پرتقال هم که بازار خود را دارند و چون قصر شیرین گرمسیر است، لیموشیرین آن عطری بی‌نظیر دارد.»

بقیه بچه‌ها هم در مجموع قبول کردند که زمین را به باغ مرکبات تبدیل کنیم. باغ‌هایی که در حاشیۀ رودخانه‌الوند قرار داشتند. چهار نفر از بچه‌ها گفتند: «ما باغ‌دارها را می‌شناسیم و برخی از آن‌ها هم از

اقوام ما هستند. نهال لیموترش و لیموشیرین، نارنج، پرتقال و بالنگ را از آن‌ها با قیمت کمی می‌گیریم. شاید هم اگر بدانند که می‌خواهیم چه کنیم، پول نگیرند. برای ۲۵۰۰ متر زمین ۲۲۵ نهال پیشنهاد کردند. گفتم ۲۰۰ نهال از پنج نوع مرکبات نام‌برده فعلاً کافی است و از هر نوع ۴۰ نهال.

بالاخره بچه‌ها با شوق و امید به آینده دنبال کار را گرفتند. زمین کنار رودخانه‌الوند کمی بلندتر بود و به اصطلاح آب رودخانه به زمین سوار نمی‌شد. حدود ۴۵ متر بالاتر از زمین آب رودخانه تقریباً حدود ۳۵ سانتی‌متر از زمین پایین‌تر بود. بچه‌ها کانالی به عرض ۵۰ سانتی‌متر و عمق ۴۰ سانتی‌متر در حاشیۀ رودخانه تا سر زمین ایجاد کردند. آب در کانال دقیقاً وارد زمین می‌شد و هم زمین غرقاب از آب می‌شد.

عاقبت فصل کشت مرکبات فرا رسید. بچه‌ها ۲۰۰ نهال لیموترش، لیموشیرین، پرتقال، نارنج و بالنگ را از باغ‌ها فراهم کردند. قبل از اینکه نهال‌ها را به سر زمین بیاورند، بچه‌ها گودال‌هایی را به فاصله سه متر از یکدیگر کردند. صبر کردیم تا زمان کشت نهال رسید. برای اینکه ریشۀ نهال‌ها هوا نخورد، به آن‌ها گفتیم هر نهالی که از زمین درمی‌آورد، بلافاصله ریشۀ آن را در پلاستیک و گونی نم‌دار بپیچند. آن‌ها این کار را به نحو احسن انجام دادند و در نهایت نهال‌ها در گودال‌ها کاشته شدند.

بچه‌ها چون می‌دانستند که هر کدام ۱۰۰ متر مربع از این باغ مشجر سهم دارند، با علاقه‌مندی در چیدن علف‌های هرز، و آبیاری درختان می‌کوشیدند. به نسبتی که درختان رشد می‌کردند، باغ زیباتر می‌شد. تا بالاخره باغ پس از مدتی به بار نشست و خود بچه‌ها تقسیم کار کردند: بازاریایی، بسته‌بندی، خرید جعبه‌های چوبی یا کارتونی، حمل به بازار، و فروش محصولات. هر کدام هم از میوه‌ها به مقدار مساوی به خانه می‌بردند. پدران و مادران آن‌ها مرتب دعا می‌کردند و از اینکه فرزندشان به کاری شرافتمندانه مشغول است، خوش حال بودند.

بعدها که من از قصر شیرین به خراسان منتقل شدم، شنیدم بچه‌های دبیرستان هم باغ صیفی‌جات و سبزیجات راه انداخته‌اند.

امید است همه هنرستان‌های کشاورزی کشور با تمام توان و به کمک هنرجویان، با تولید محصولات کشاورزی به خودکفایی برسند و در ضمن به اقتصاد مملکت هم کمک کنند؛ ان‌شاءالله.

